

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایشات حضرت امام در ذیل دلالت حدیث سلطنت بر صحت معاطاة بود. بحث به این جا رسید که امام در بخش پایانی بحثشان با محقق اصفهانی، از محقق خراسانی دفاع کردند و سخن به این جا کشید که اصلاً می توانیم بگوییم حدیث سلطنت یک حکم حیثی است. این را عرض کردم ولی تتمه اش باقی مانده که ادامه اش را توضیح می دهیم.

بسط توضیح در حیثی بودن حکم حدیث سلطنت:

امام می فرمایند "الناس مسلطون علی اموالهم" یک حکم فعلی قابل اخذ من جمیع الجهات نیست. احکامی که جعل می شوند این طوری هستند که:

یک بار می گوییم این، حکم فعلی من جمیع الجهات است، الان اخذ کن و به آن عمل کن!

یک بار می گوییم این، حکم حیثی است و از یک حیثیتی است که می گوییم این حکم مطرح شده است و اگر شما بخواهید در میدان عمل از این حکم استفاده کنید، این حکم با بقیه ی حیثیات کاری

ندارد. مثلاً این آیه ی شریفه ی "أحلت لكم بهيمة الانعام" همین طور است. وقتی شما بحث حلیت را بر بهیمه الانعام پیاده می کنید در واقع دارید می گوئید حلیتی بر گاو و گوسفند و شتر در نظر می گیریم منتهی در مقابل حرمتی که در کلب و خنزیر وجود دارد. می گوئید این ها - حالا خودشان و بچه هایشان یا چیز دیگر، خود بهیمه را باید جای دیگر تفسیر کرد - حلال هستند. اگر گفتید خداوند این گوسفند را در مقابل حرمت کلب و خنزیر، حلال کرده است و به عبارت دیگر اگر گفتید این "أحلت لكم بهيمة الانعام" روی همین حیث دارد حلیت را جعل می کند - که ظاهرش هم همین است - آن موقع اگر شما احتمال دادید که این گوسفند غصبی باشد، خب این آیه با حیثیت حرمت غصب کاری ندارد! اگر اکل لحم این غنم، از باب احتمال غصب دچار حرمت باشد، خب این آیه نسبت به آن سخنی ندارد! بلکه این آیه همین قدر است که حیثیت غنم بودن را در مقابل حیثیت خنزیر که حرام است، حلال می داند. اگر شما احتمال دادید که این غنم موطوئه باشد و از باب موطوئه قابل اکل نباشد، خب این آیه با آن کاری ندارد. حالا "الناس مسلطون علی اموالهم" آیا ناظر بر جعل سلطنت بر مال است از آن حیث که مال است؟ لذا اگر شما برای تصرفتان، احتمال دادید که حیثیت دیگری غیر از حیثیت مالیت وجود دارد، این قاعده یا حدیث کاری با آن ندارد. این حکم، حیثی است و بر همان حیثیت مال بار شده است. لذا اگر من گفتم این مال از آن جهت که مال من است می توانم در آن تصرف کنم و حیثیت امکان تصرف در مال وجود دارد اما از آن جهت که این تصرف با صیغه ی فارسی دارد انجام می شود، از این جهت نمی دانم که این تصرف نافذ است یا نافذ نیست؟ حدیث سلطنت می گوید من چه کار دارم با حیثیت فارسی بودن یا عربی بودن صیغه؟ من چه کار دارم با حیثیت ماضوی بودن یا نبودن صیغه؟ من برای حیثیت مال دارم جعل سلطنت می کنم. امام

می فرماید اگر این طوری شد، اگر تلقی شما از حدیث سلطنت، جعل سلطنت بر حیثیت مال شد، همان طور که تلقی شما از آیه ی "أحلت لكم" حلیت ذاتی این غنم در مقابل حرمت ذاتی کلب و خنزیر است، اگر این طوری شد، آن موقع همان طور که دلیل "أحلت لكم بهیمة الانعام" معارض با ادله ی حرمت غضب نیست و اصلا کاری با آن ندارد که بخواهد با آن معارض باشد! و شما وقتی به این غنم رسیدید دیگر نباید بگویید "أحلت لكم" یک حلیت مطلق درست می کند پس این بهیمة حلال است، حرمت غضب هم یک حرمت مطلق درست می کند، پس در ماده ی بهیمة این دو دلیل با هم درگیر می شوند، تعارضاً تساقطاً، در نتیجه باید برویم دنبال اصالة الاباحة! خب اصلا این ناظر به آن نیست که بخواهد با آن درگیر شود. امام می فرماید حدیث سلطنت هم همین طور است. حدیث سلطنت هم دیگر با ادله ی محرمت معارض نیست! یک حکم حیثی است بر حیثیت مال و اصلا ناظر به جهات دیگر نیست که بخواهد با آن ها درگیر شود. فرقی هم نمی کند که ادله، ادله ی محرمت باشد یا ادله، ادله ی واجبات باشد مثل واجبات مالیه. ایشان می گوید واجبات مالیه هم همین طور است و اگر کسی گفت "الناس مسلطون علی اموالهم" برای من جعل سلطنت کرده اند حالا دلم خواست مالم را در راه حج صرف می کنم و دلم هم نخواست نمی کنم! دلیل حج می گوید خیر! شما مستطیع هستید و حج بر شما واجب است و باید بذل مال کنید. زکات بر شما واجب است و باید بذل مال کنید، خمس بر شما واجب است و باید بذل مال کنید، این ها واجبات مالیه است. اتفاقاً در این واجبات مالیه، نسبت دیگر عموم و خصوص من وجه هم نیست بلکه عام و خاص مطلق هستند. ایشان می فرماید اصلا ناظر به آن ها نیست که بخواهید نسبت سنجی کنید! چرا؟ چون حدیث سلطنت دارد یک حکم حیثی برای شما بر نفوذ تصرفاتتان در مال شما - همین مقدار و نه بیشتر -

جعل می کند. این فرمایش امام است و معتقد هستند اگر کسی این طوری تحلیل بکند بهتر می تواند با محقق اصفهانی درگیر شود. این حرف غیر از حرف های قبلی است.

نتیجه ی دو تحلیل امام، نفی اطلاق حدیث سلطنت است:

بعد یک ترقی ای می کنند و می گویند بر اساس توضیحاتی که ما تا الان دادیم، دیگر در باب حکم حیثی، اطلاقی در سلطنت نداریم. با تحلیل قبلی مان هم دیگر اطلاقی در کار نیست - می خواهیم وارد الفاظ روایت شویم - تحلیل قبلی مان این بود که باب سلطنت بر مال را از باب سلطنت بر اسباب جدا کردیم و گفتیم عقلاء سلطنت بر سبب را قبول ندارند و ما محکوم اسباب عقلائی هستیم تا هرج و مرج پیش نیاید ولی حاکم بر مالمان هستیم. ایشان می فرماید با این دو تحلیل، اصلاً اطلاقی این جا در حدیث سلطنت در کار نیست.

امضایی دانستن حدیث سلطنت، تعارض آن با سائر ادله را در هر حالتی از بین می برد:

اما اگر کسی - حرف مهم امام همین است - علی ای حال قائل به اطلاق شد و گفت ما با همان استدلال محقق اصفهانی - که جامع ترین استدلال هم استدلال ایشان بود - می گوئیم این سلطنت، قدرت بر تصرف است و این قدرت، منتزع از یک صحت وضعی است و صحت وضعی هم یعنی نفوذ اسباب. عقلائی هم دارد بحث می کند و فعلاً کاری به الفاظ نداریم. عرض هم کردم که عمده ی

طرفیت امام با محقق اصفهانی است. بنابر تحلیل محقق اصفهانی ما این جا یک اطلاق داریم، یک صحت تکلیفی داریم، یک صحت وضعی داریم، تصرف من در مال هم صحت وضعی دارد و هم صحت تکلیفی دارد و مخصوصا صحت وضعی اش، ناظر به سبب است حالا یا ابتداء یا به تبع مسبب. امام می فرماید اگر کسی در این فضا، قائل به اطلاق شود، یا اصلا فرمایش ایشان را کمی جلوتر ببریم و بگوییم اگر کسی قائل به عموم شد نه اطلاق - که فرمایش سید بزرگوار مرحوم آسید مصطفی آقازاده ی ایشان بود و اصرار می کرد که حدیث سلطنت عام است نه مطلق و می گفتند در حدیث "الناس مسلطون" داریم نه "الناس لهم السلطنة" که بگویید مطلق است، و مسلطون هم جمع است. اگر استفاده ی عموم کردیم دیگر آن اشکال مبنایی امام هم وارد نمی شود که اصلا مطلق ناظر به خصوصیات حصص نیست. چون اگر یادتان باشد ما بحثی با محقق اصفهانی داشتیم و می گفتیم اگر استفاده ی اطلاق کردیم، خب مطلق نمی تواند کاشف از خصوصیات حصص باشد. شما (محقق اصفهانی) می گوئید معاظاة یک حصه ی بیع است و بیع بالصیغة هم یک حصه است. بسیار خب! حصه ی بیع بالاخذ و الاعطاء که به آن معاظاة می گوئید یک خصوصیتی دارد، حصه ی بیع بالصیغة یک خصوصیتی دارد، اگر مطلق باشد، یعنی تمام الموضوع را ماهیت می دانیم و ماهیت کاشف از خصوصیات افراد و حصصش نیست -حالا امام می گویند اگر تنزل کنیم و بگوییم مطلق است و مطلق هم کاشف است یا اصلا بگوییم عام است - دیگر در عام که چنین مشکلی نداریم و عام کاشفیت دارد - آن موقع مساله ی تعارض با ادله ی محرمت را چه کنیم؟ آیا باید اشکال محقق خوئی و مرحوم آقای مروج را قبول کنیم؟ یعنی باید بگوییم ما یک ادله ی محرمت داریم، یک ادله ی سلطنت داریم و بینشان عموم و خصوص من وجه دارد؟ مثلا اکل این شیء بر من حرام است.

حرمت اکل فلان شیء خاص مثل جزئی از اجزاء بدن حیوان محلل اللحم، دو حالت دارد. یا این بخش حرام، مال من هست و یا مال من نیست در هر صورت خوردنش حرام است. حدیث سلطنت ناظر به تصرف در مال است چه اکل مال محلل باشد و چه محرم باشد. این ها در موردی که هم مال من است و هم اکلش محرم است در واقع عام و خاص من وجه هستند و در ماده ی اجتماع، تعارضاً و تساقطاً فلذا به اصالة الاباحة بر می گردم! آیا این طور است؟! اگر کسی قائل به اطلاق شد و این اطلاق را از طریق فرمایش محقق اصفهانی درست کرد و آن اشکال مبنایی امام به اطلاق را قبول نکرد و قائل به کاشفیت مطلق شد یا بالاتر از این، قائل به عموم شد نه اطلاق، آیا این تعارض پیش می آید بین حدیث سلطنت و ادله ی محرمانت یا حتی واجبات مالیه؟! آیا این طوری است؟ امام می فرماید خیر! باز هم اگر کسی تمام این حرف ها را بزند باز هم آن اشکال پیش نمی آید. یعنی ایشان محکم ایستاده تا آن اشکال آقای خوئی را بردارد و بگوید با آن اشکال نمی توانید با محقق اصفهانی درگیر شوید. شما دیدید که عمده ی بحث آقای خوئی برای نفی احتمال اول و احتمال دوم از چهار احتمال حدیث سلطنت، همان بحث نقض بود.

امام می گوید این نقض وارد نیست. چرا؟ به دلیل این که اصلاً حدیث سلطنت را باید یک حکم تاسیسی ندانیم. این تعبیرشان خیلی تعبیر مهمی است. این دیگر با ممشای محقق خوئی هم کاملاً سازگار است. چون آقای خوئی حدیث سلطنت را اصلاً حدیث ندانست. امام می گوید یا ما می گوئیم حدیث سلطنت سنداً مرسل است و حدیث نیست و این جور حرف ها، در این صورت سراغ حرف عقلاء می رویم. یا حتی اگر حدیث را درست کردیم و سندش را قبول کردیم و از این مرحله

که گذشتیم باید ببینیم حدیث سلطنت دنبال تاسیس یک حکم است؟ یا حدیث سلطنت دارد یک امر عقلائی را امضاء می کند؟ من قبلا وعده داده بودم و الان وقت آن است. گفتم امام دو تا مسیر درست کرده اند بعد یک جا این دو تا را به هم می رساند. مسیر اول این بود که عقلاء چه می گویند، مسیر دوم این بود که حدیث چه می گوید - هنوز حدیث را تحلیل نکردیم - حالا می خواهیم بگوییم که در بهترین حالت، حدیث یک عام می شود یا یک مطلق کاشف از خصوصیات اسباب می شود تا حرف محقق اصفهانی محکم شود و هیچ مشکلی هم با آن نداشته باشیم. ایشان می گوید اگر شما حدیث را عام دیدید، مطلق دیدید، فرمایش محقق اصفهانی را محکم دیدید و هیچ کدام از آن اشکالات مبنایی ما به محقق اصفهانی را هم وارد ندیدید (یعنی در بهترین حالت) باز می گوییم این حدیث آخرش امضای سیره ی عقلاء است.

اگر این حدیث، امضای سیره ی عقلاء شد و گفتیم آن بحث اصلی مان یعنی آن فهم عقلائی، مبنای اعتبار حدیث سلطنت است، آن موقع در بحث های سندی یک مشکلی پیش می آید. دیگر شهرت قدمائیه از کار می افتد. چون مساله به عقلاء بر می گردد. خاطرتان باشد قبلا با شهرت قدمائیه جواب محقق خوئی را دادیم و سند را درست کردیم. اما ایشان می فرماید اگر کسی از ما قبول کرد که یک فهم عقلائی روشنی در مساله ی سلطنت وجود دارد و این فهم عقلائی روشن، حیث سلطنت بر مال را از حیث سلطنت بر عقد جدا می کند، آن موقع هر جا که شما چنین فهم و سیره ی عقلائی ی روشن و واضحی دیدید، دیگر نمی توانید مساله را به یک تعبد و تاسیس یک قاعده از سوی شارع برگردانید. لذا اولین نکته ی بسیار بسیار مهم ایشان در این جا این است که اگر این توضیحات ما را

قبول کردید آن موقع باید مساله را به امضای آن فهم عقلائی برگردانید. لذا یادتان است که ما هم اول بحث وقتی وارد بحث سند شدیم خیلی تلاش کردیم که مشکل آقای خوئی را بر اساس مبنای آن شهرت قدمائیه برطرف کنیم و ارسال سند را هم حل کردیم. ایشان می فرماید اصلا سند شما هم ارسال نداشته باشد، اگر با بهترین سند هم بیاید اما در آن فضای سیره ی عقلائی ی قطعی روشن بین همه ی عقلاء این حدیث را داشته باشیم آن موقع چه باید بکنیم؟ آن موقع ناگزیریم بگوییم که این حدیث:

علی فرض صدوره - اگر سندش هم درست شود - لیس بصدد تاسیس حکم بل الظاهر أنه بصدد إنفاذ حکم العقلاء لأن کافه العقلاء یحکمون بثبوت سلطنة الناس علی اموالهم - لذا ایشان این حرف سندی مهم را اول می زنند - و لیس مستند الفقهاء و المسلمین فی هذه القاعدة إلى هذا الحدیث المرسل...

می گویند مستند ما فقط این حدیث نیست. این حدیث سندش هم که درست شود، امضای عقلاء می شود. آن موقع اگر این طوری شود باید ببینیم در سیره ی عقلاء این سلطنت، حاکم دارد یا ندارد؟ باز هم این از آن فرمایشات خوب ایشان است که کمی هم حکومتی است. ایشان می خواهد بگوید ببینید این حکم عقلائی، تعلیقی است یا تعلیقی در این حکم عقلاء وجود ندارد؟ یعنی سلطنت بر مال که عقلاء برای مالک جعل می کنند، نزد خود عقلاء، در آن تعلیقی وجود دارد یا نه؟

یعنی اگر همه ی مسائل من در لفظ روایت حل شود، همه ی مسائل من در سند حل شود، آخرین قرائت دقیق من از روایت، یک حکم عام ناظر به تمام خصوصیات فردیه باشد، باز هم آخرش می

گویم این یک تاسیس نیست بلکه امضای حکم عقلائییه است. پس باز هم برگردم به فضای عقلاء و بینم در فضای عقلاء آیا دارم یک حکم تعلیقی صادر می کنم یا نه؟ اگر ثابت کردم که حکم عقلاء بر این سلطنت بر مال، یک حکم تعلیقی است، آن موقع باید ببینیم معلق بر چه چیزی است؟ آیا می توانند در یک شرائطی سلطنت بر مال را الغاء کنند؟ از همان اول که جعل سلطنت کرده اند این امکان در آن خوابیده است؟ اگر این در آن باشد آن موقع تکلیف ادله ی محرّمات روشن می شود. یعنی حتی اگر این حکم، حیثی نباشد، حتی اگر این حکم، ناظر به سبب هم باشد، حتی اگر این حکم، عام هم باشد!

فرمایشات مرحوم آقای طاهری خرم آبادی را هم در این تقریراتشان ببینید، تا فردا این حیث تعلیقی بودن یا نبودن را بحث کنیم تا فقط روایت - یعنی بحث الفاظ - باقی بماند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.